

تحلیل حق اولیای دم در فرض کشته شدن عمدی قاتل

الهه نخعی^۱، محمدرضا کیخا^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۷/۲۳ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۶/۲۹)

چکیده

قصاص در برابر جنایت عمدی حق مجنی علیه و یا اولیاء دم می‌باشد، اما ممکن است قبل از استیفای آن حق، جانی توسط دیگری کشته شود. در این فرض احقاق حق اولیاء دم چگونه خواهد بود؟ آیا در صورت عمدی بودن قتل، قصاص قاتل یا اخذ دیه و یا حتی عفو در اختیار اولیاء مقتول اول خواهد بود؟ این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته نشان می‌دهد که اولاً: در خصوص این فرض قانون ساکت بوده و در کتب فقهی نیز به صراحت به آن پرداخته نشده است؛ لذا نیازمند تحلیل و بررسی است. ثانیاً: با عنایت بر این که تقدم بر استحقاق حق، مقدم بر تقدم استیلاء حق محسوب می‌شود، لذا شرعاً اعمال حق توسط اولیاء مقتول اول رجحان بیشتری دارد. بنابراین با توجه به تقدم استحقاق حق، به نظر می‌رسد قصاص یا عفو و نیز تبدیل شدن قصاص به دیه در حیطة اختیارات اولیاء دم اول باشد.

کلید واژه‌ها: احقاق حق، اولیاء مقتول اول، اولیاء مقتول دوم، قتل جانی، قصاص قاتل

۱. کارشناس ارشد، فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان،

Email: E.nakhai@gmail.com

۲. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان، (نویسنده مسئول)،

Email: kaykha@hamoon.usb.ac.ir

۱- مقدمه

قصاص به معنای پی‌گرفتن اثر جنایت جانی و برخورد قاطعانه در مقابل جنایت است که موجب حیات و امنیت جامعه می‌شود. علیرغم اینکه گذشت، به‌عنوان امری شایسته مورد تأکید نصوص است، قصاص در برابر جنایت، به‌عنوان حق مجنی‌علیه یا اولیاء او در نظر گرفته‌شده و امکان احقاق این حق برای آنان مشروع و ممکن است. اما مواردی پیش می‌آید که بنا به دلایلی قصاص متعذر می‌شود؛ از جمله فرار یا فوت جانی بعد از فرار، و گاهی نیز این تعذر به‌واسطه کشته شدن جانی توسط فردی غیر از اولیاء دم حادث می‌شود. این قتل ممکن است عمد و یا غیرعمدی باشد. محور بحث این پژوهش مورد اخیر آن‌هم فقط صورت قتل عمدی است. فرض موردنظر صور مختلفی را شامل می‌شود به‌عنوان مثال، فرض کنید زید، عمداً بکر را به قتل برساند و قبل از اینکه اولیاء بکر اقدام به قصاص زید نمایند، جعفر، زید را بکشد. در این صورت قتل زید می‌تواند عمدی باشد یا غیرعمدی. حال باید بررسی شود که تکلیف حق اولیاء بکر چه می‌شود؟ و آیا اولیاء زید نسبت به قتل مقتول خود مستحق حقی می‌باشند؟ همچنین بر اساس اصل تناسب مجازات و جرم که از ملزومات اولیه انصاف و عدالت در همه امور از جمله تعیین کیفر است، آیا قاتل دوم در قتل عمدی قاتل اول مستحق دو مجازات است یا یکی؟ و جایگاه عدل و انصاف در خصوص حق تضييع شده اولیاء مقتول اول چگونه است؟ همه سؤالاتی است که ضرورت این پژوهش را ایجاب می‌کند.

پیشینه و نوآوری تحقیق: باوجود کثرت مباحث مربوط به تعذر قصاص در منابع فقهی، هم‌چنین شروح بسیاری که در این زمینه وارد شده، به نظر می‌رسد مسئله به قتل رسیدن فرد جانی، گرچه شایان بحث و مذاقه بیشتر بوده و قابلیت تفکیک آن از دیگر مسائل مربوط به قصاص وجود داشته، لکن چندان موردتوجه واقع نشده است. لذا این پژوهش را شاید بتوان اولین کار درزمینه‌ی خاص اطلاق کرد.

سؤالات پژوهش: از آنجاکه در مباحث فقهی و حقوقی، چندان دقیق و عمیق بدین مسئله پرداخته نشده است، این ابهام وجود دارد که در صورت به قتل رسیدن قاتل توسط غیر اولیاء مقتول، احقاق حق آنان چگونه باید صورت بگیرد؟ علی‌الخصوص زمانی که آن‌ها خواستار قصاص بوده و تمایلی به اخذ دیه نداشته باشند؛ اما جانی مستحق قصاص، به قتل رسیده و در حال حاضر موجود نیست تا به خواست آنان قصاص شود. مهم‌ترین سؤال این پژوهش عبارت است از اینکه آیا در این صورت امکان دارد که اجرا یا

عدم اجرای قصاص شخص ثالث یعنی کسی که جانی را به قتل رسانیده، طبق نظر اولیاء مقتول اول باشد یا خیر؟

تعیینی یا تخییری بودن اجرای قصاص

قبل از اینکه به تبیین و بررسی نظرات فقها در رابطه با موضوع مذکور بپردازیم لازم است ابتدا ملاحظه شود که نظر فقها در وهله‌ی اول راجع به کیفیت مجازات جنایت عمدی علیه تمامیت جسمانی چه می‌باشد، و قائل به تعیین هستند یا تخییر؟ در این موضوع اختلاف نظر وجود دارد.

۱-۲. تعیینی بودن اجرای قصاص

قابل توجه است که مشهور فقهای امامیه قائل به تعیین می‌باشند و معتقدند که مجازات اصلی قتل عمد، قصاص بالأصله می‌باشد نه تخییر بین اجرای قصاص و پرداخت دیه. [۱۱، ص ۸۳] بنابراین اگر در نظر بگیریم که مجازات در قتل عمد تعیینی است، پس قصاص به‌عنوان اولین راهکار متقن باید مورد توجه واقع شود. لذا در فرض مورد بحث ما که شخص ثالثی، قاتل ثانی نسبت به مقتول اول شناخته می‌شود، پس بدوا ولی دم مقتول اول مالک برحق قصاص به نحو تعیین است. لذا مادامی که قاتل دوم وجود داشته باشد، وی باید بتواند به قصاص آن فرد در قبال قاتل بستگان خود بپردازد.

در این میان چنانچه ولی دم دوم، خواهان دیه نسبت به مقتول خود باشند، شاید این امکان برای آن‌ها قابل تصور باشد که پیش از اعمال قصاص توسط ولی دم اول، دیه آن مقتول از قاتل ثانی اخذ شود. اما این بدان معنی نیست که قصاص قاتل دوم وابسته به رضایت یا عدم رضایت ولی دم دوم نسبت به قصاص قاتل دوم باشد. در نتیجه اولیای دم اول این حق را دارند که بدون انتظار برای پرداخت دیه توسط قاتل دوم به ولی دم دوم حق خود را استیفا نمایند. البته این بحث زمانی مطرح می‌شود که ما قائل بر آن باشیم که ولی دم دوم فی حد ذاته دارای حق نسبت به قاتل ثانی خواهد بود. اما اگر همان‌طور که قول قوی‌تر و منتخب بدان نظر دارد، قائل بر آن باشیم که اساسا ولی دم دوم هیچ حقی نسبت به قاتل ثانی پیدا نمی‌کند پس ولی دم اول خواهد توانست قصاص خود را اعمال نماید و البته این فرع بر آن است که اگر ولی دم اول خواهان اعمال حق قصاص خود نشود، این حق را قابل انتقال به ولی دم دوم بدانیم یا ندانیم.

به بیان بهتر اگر ولی دم اول تحت هر شرایطی خواهان عفو یا بخشش با مصالحه به میزان کمتر یا بیشتر از دیه مقرر شرعی باشد، در این صورت حق قصاص ایشان بر اساس نظریه تعیینی به دیه تبدیل خواهد شد. لکن مطابق با همین نظریه، به نظر می‌رسد که ولی دم دوم به واسطه اینکه ولی دم اول خواهان قصاص بوده است، نمی‌توانسته حقی بر قصاص جانی داشته باشد. اما بر اساس تبدیل شدن حق قصاص به دیه به نظر می‌رسد که حق قصاص از ولی دم اول قابلیت انتقال به ولی دم دوم را داشته باشد، که در این صورت با توجه به اینکه تنها حق قصاص برای ولی دم دوم منتقل شده است، آن‌ها نمی‌توانند به هیچ‌عنوان در قبال عدم قصاص جانی دوم از وی دیه‌ای مطالبه نمایند. چراکه در نظریه تعیینی، یک مجازات برای فرد جانی در نظر گرفته می‌شود و در اینجا ما قائل به انتقال مجازات به ولی دم دوم خواهیم بود. بر همین منوال در صورتی که ولی دم اول خواهان عفو و یا بخشش جانی دوم باشد، به نظر می‌رسد که حق قصاص و حق دریافت دیه به کمتر یا بیشتر از میزان مقدر شرعی به ولی دم ثانی منتقل گردیده است. لذا آن‌ها از باب تعیین باید حکم قصاص را اجرا نمایند و چنانچه تعذر نسبت به قصاص ایجاد شود، می‌توانند دیه دریافت نمایند؛ اما اگر تعذری وجود نداشته باشد، دریافت دیه اساساً منتفی است. چرا که در حالت تعیینی تا زمانی که امکان اجرای مجازات اولیه وجود داشته باشد، نوبت به اعمال مجازات ثانوی نخواهد رسید.

اما باید در نظر گرفت که این فرض تنها زمانی قابل قبول خواهد بود که ما نظریه انتقال حق را در اثر عدم تقاضای ولی دم اول نسبت به استیفای حق خود به رسمیت بشناسیم. لذا اگر فرض انتقال حق را صحیح ندانیم، نتیجه آن می‌شود که در صورت عدم قصاص و یا عدم دریافت دیه توسط ولی دم اول، ولی دم دوم دیگر نمی‌تواند هیچ نوع مجازاتی برای جانی در نظر بگیرد. چراکه ما پذیرفته‌ایم ولی دم دوم مادامی که ولی دم اول وجود داشته باشد، فاقد هر حقی خواهد بود. باین حال شاید این ایراد مطرح شود که نظریه انتقال حق منجر به مجازات مضاعف برای قاتل ثانی خواهد بود؛ زیرا قاتل ثانی در مرتبه نخست به واسطه تقاضای ولی دم اول مجبور به پرداخت دیه شده است؛ پس عملاً حق خود را استیفا نموده و اگر ولی دم دوم بخواهد این شخص را مجازات نماید اعمال مجازات قصاص نوعی مجازات مضاعف تلقی می‌شود؛ چراکه وی هم دیه را پرداخت کرده و هم باید قصاص شود. در حالی که در مجازات تعیینی همان‌طور که بیان شد در صورتی که تعذر از یک مجازات نوبت به مجازات ثانوی خواهد رسید و جمع

مجازات محلی از اعراب نخواهد داشت. همچنین بر اساس قواعد اسلامی و آنچه در عالم حقوق مطرح می‌شود اصل بر عدم مجازات مضاعف برای یک فعل است و در اینجا جانی دوم به واسطه پذیرش نظریه انتقال حق ناگزیر از تحمل دو مجازات خواهد بود.

اگرچه این ایراد صحیح به نظر می‌رسد، اما باید توجه داشت که در اسلام اصل مجازات مضاعف با استثنائاتی روبروست. به عنوان مثال اگر جنایتی در ماه‌های حرام رخ دهد میزان دیه در صورتی که ولی دم نخواهد حق قصاص خود را اعمال کند تغلیظ می‌شود همچنین در صورتی که جنایت ارتكابی در یکی از امکنه شریفه نظیر کعبه و مسجدالحرام و امثال آن واقع شود، این حکم همچنان پابرجاست. در سایر جرائم حدی نیز حسب مورد نسبت به زمان ارتكاب فعل که ممکن است در ماه‌های محرم و یا مکان‌های شریفه به وقوع بپیوندد، مجازاتی مضاعف بر حد از باب تعزیر بر شخص مرتکب جاری می‌شود. پس شاید بتوان گفت در رابطه با جانی دوم، به واسطه آنکه دو قتل صورت پذیرفته است، این مجازات مضاعف قابل قبول باشد.

البته ما زمانی می‌توانیم از لفظ مجازات مضاعف استفاده کنیم که حقیقتاً مضاعف بودن به اثبات برسد. به بیان بهتر اگر ما هر مجازات قصاص نفسی را حداقل برابر با یک دیه کامل بدانیم، در این صورت مصالحه بر میزان دیه بیش از میزان مقدر شرعی با جانی، خود باید نوعی مجازات مضاعف باشد، که هیچ فقیهی بر این امر مهر تائید نگذاشته است. از همین رو انتقال حق قصاص نمی‌تواند نوعی مجازات مضاعف باشد. مخصوصاً آنکه ما قائل به این هستیم که حتی در صورت عفو، حق قابل انتقال خواهد بود و چون در عفو هیچ مجازاتی برای جانی دوم محاسبه نشده است، پس اعمال قصاص توسط ولی دم دوم به هیچ عنوان نمی‌تواند مجازات مضاعف شناخته شود.

ایراد دیگری که ممکن است در اینجا مطرح شود، مربوط به حالتی است که در آن اولیای دم مقتول اول متعدد باشند. در چنین حالتی تعیین اینکه حق قصاص از طرف کدام ولی دم اول به ولی دم ثانی منتقل می‌شود، با مشکل جدی روبرو است و چون ملاک و ضابطه مشخص در رابطه با انتقال حق وجود ندارد، در نتیجه در صورت عفو یا بخشش و یا مصالحه یک یا چند تن از اولیای دم اول حق قصاص آن‌ها قابل انتقال به ولی دم دوم نخواهد بود و ولی دم دوم نمی‌تواند یکی از مطالبه‌گران قصاص شود؛ اما اگر ضابطه مشخصی در این زمینه وجود داشته باشد در آن صورت چنانچه یک یا چند تن از اولیای دم اول نسبت به اعمال حق قصاص صرف نظر کرده باشند، و حق آن‌ها به

ولی دم دوم منتقل شود، ولی دم دوم می‌تواند به‌عنوان یکی از مدعیان حق قصاص با سایر اولیای دم اول وارد مذاکره شود و خود خواهان قصاص شود و حتی در مرتبه اولی‌تر می‌توان مدعی شد که وی به‌عنوان یکی از دارندگان حق قصاص می‌تواند راساً و بدون جلب رضایت سایرین مبادرت به اجرای قصاص نماید.

ما نیز این ایراد را جایز می‌دانیم و در مورد آن معتقدیم که انتقال حق نیاز به ضابطه خاص ندارد، بلکه قهری و به نحو تعینی صورت می‌پذیرد. پس در این حالت به‌محض آنکه یکی از اولیای دم مقتول اول نسبت به حق خود مبنی بر استیفای قصاص مصالحه نماید حق وی به ولی دم دوم منتقل می‌گردد و آن شخص می‌تواند برابر با هریک از اولیای دم مقتولین اول، خواهان اجرای قصاص شود. با این تفاوت که ولی دم دوم چون دارای حق قصاص عاریه‌ای است نمی‌تواند همانند سایر اولیای دم مقتولین اول از حق خود صرف‌نظر نماید و خواهان دریافت دیه یا عفو جانی شود. درواقع ولی دم دوم از خود حقی ندارد که بتواند بر مصالحه آن عمل حقوقی انجام دهد بلکه تنها وی به‌صورت نیابتی قدرت بر اعمال و استیفای حق قصاص خواهد داشت هرچند همین میزان از اختیار نیابتی می‌تواند منجر به تشفی خاطر ایشان و کاهش آلام روحی آنان شود.

۲-۲. تخییری بودن اجرای قصاص

طبق نظر ابن جنید و ابن ابی عقیل، ولی دم از همان ابتدا بین قصاص قاتل و مطالبه دیه از او مخیر است. [۲۱، ج ۱۳، ص ۴۱۲] اما در رابطه با این حقیقت که ممکن است حق قصاص تخییری دانسته شود، این حالت تأثیر چندانی بر حق ولی دم اول نسبت به قصاص جانی دوم نخواهد داشت. از این‌رو که در وادی تخییر تنها مسئله مورد مناقشه، پرداخت دیه در قبال اجرای قصاص مخصوصاً نسبت به مصادیقی که تفاضل دیه برای اجرای قصاص لازم است محسوب می‌شود. لکن پیش‌فرض اصلی ما آن است که هر نوع تفاضل دیه‌ای برای اجرای قصاص توسط ولی دم اول پرداخت شود که در این صورت جانی نمی‌تواند عدم رضایت خود را نسبت به دریافت دیه اظهار نماید. درنتیجه ولی دم اول می‌تواند قصاص را اعمال کند؛ اما اگر ولی دم اول خواهان دریافت دیه شود، در صورتی که فرض تخییری بودن را ارجح بدانیم، پس حق قصاص به ولی دم دوم در حالی منتقل می‌شود که ولی دم ثانی نمی‌تواند خواهان اجرای قصاص شود؛ مگر با پرداخت میزان دیه‌ای که جانی دوم به ولی دم مقتول اول پرداخت نموده است.

به بیان بهتر فرض عدم سقوط حق قصاص، مربوط به زمانی است که تمام تفاضل دیه قابل مطالبه توسط جانی به ولی دم اول پرداخت شده باشد. البته نکته‌ای در اینجا مطرح می‌شود مربوط به حالتی است که جانی ثانی، مرتکب قتل قاتلی شده باشد که از حیث دیه، آن قاتل با مقتول اول برابر باشد، لکن با قاتل ثانی دارای تفاضل دیه باشد. مانند آنکه قاتل ثانی مردی باشد که مرتکب قتل بر علیه یک زن شود و آن زن قاتل زنی همسان خود باشد؛ که در این حالت بلاشک تفاضل دیه توسط ولی دم مقتول اول برای اعمال و اجرای قصاص بایستی به قاتل پرداخت شود. هرچند یک زن مرتکب قتل بر علیه زن دیگری شود. اما اگر بخواهیم منتقل شدن حق قصاص را ثابت در نظر بگیریم پس ولی دم اول برای اعمال حق خود ناگزیر از پرداخت تفاضل دیه خواهد شد. حال اگر ولی دم اول تفاضل دیه را تادیه کند قصاص حتمی است؛ اما اگر ولی دم اول تفاضل دیه را پرداخت ننماید، و صندوق تأمین خسارات دادگستری نیز سهم باقی‌مانده دیه را پرداخت نکند، در چنین حالتی، چنانچه ولی دم دوم خواهان قصاص باشد، به نظر می‌رسد که بایستی تفاضل دیه را بجای ولی دم اول پرداخت نماید تا بتواند قصاص کند. لکن اگر ولی دم دوم نیز نتواند تفاضل دیه را بپردازد یا آنکه تصمیم بگیرد با قاتل مصالحه نماید در چنین حالتی به احتمال قریب به یقین حق قصاص از هر دو ولی ساقط خواهد شد.

به بیان بهتر همان‌طور که در قبل گفته شد، درست است که حق قصاص برای ولی دم دوم عاریه‌ای محسوب می‌شود و وی به اختیار خود نمی‌تواند خواهان اخذ دیه شود، لکن در صورتی که توان تأمین تفاضل دیه را نداشته باشد، وی مکلف به دریافت دیه خواهد بود که این دیه را مکلف است به ولی دم اول بازگرداند. البته مشروط بر آنکه انتقال حق قصاص با رضایت ولی دم اول صورت نگرفته باشد. چه آنکه در صورتیکه انتقال حق مبنی بر رضایت باشد، ولی دم دوم می‌تواند دیه را برای خود نگاه دارد. پس به صورت کلی چنانچه انتقال حق، قهری باشد همانند آنکه مقتولین از نظر تعداد با قاتل نابرابر باشند، و یا در اثر عجز از تأمین تفاضل دیه حق به ولی دم دوم منتقل شده باشد، در این صورت دریافت دیه توسط ولی دم دوم، ایجاد دین برای ایشان نسبت به ولی دم اول می‌نماید. در چنین حالتی پس از بازگشت دیه توسط ولی دم دوم به ولی دم اول، ولی دم نخست می‌تواند تفاضل دیه موجود را به جانی دوم پرداخت نماید و حق قصاص خود را اعمال کند. در واقع انتقال حق قصاص منجر به این می‌شود که ولی دم اول در صورتی که تعذر و عجز از امکان تأمین دیه برای اجرای قصاص بتواند، با بازپس‌گیری

دیه دریافتی توسط ولی دم دوم، شرایط مناسبی را برای اعمال حق قصاص ایجاد کند. البته انتقال قهری تنها راهکار برای پذیرش نظریه بازپس‌گیری حق قصاص از ولی دم دوم خواهد بود.

دیدگاه فقها در خصوص کشته شدن قاتل

موضوع پژوهش باید از دو جهت بررسی شود تا به نتیجه مورد نظر برسد؛ از سویی نسبت به اولیاء مقتول اول و از دیگر سو نسبت به اولیاء مقتول دوم. لذا به تبیین نظرات برخی فقها راجع به کشته شدن قاتل پرداخته می‌شود. فقها معتقدند در صورتی که غیر ولی دم، فردی که قصاص بر او تعلق گرفته را به قتل برساند مستحق قصاص است. [۱۶، ج ۱۰، ص ۶۲؛ ۹، ج ۵، ص ۴۵۹؛ ۱۱، ج ۴۲، ص ۱۶۷] فاضل لنکرانی می‌گوید: «چنانچه فردی غیر از ولی دم مقتول، قاتل را بکشد، و ولی دم مقتول اول، قبل از کشته شدن قاتل، او را عفو ننموده یا در مورد اخذ دیه با وی توافق نکرده باشد، قادر به دریافت دیه نیست. اما اولیاء دم قاتل اول یا مقتول دوم مخیرند که قاتل دوم را قصاص نموده یا از او مطالبه دیه کنند یا او را عفو نمایند». [۲۷، ج ۲، ص ۴۷۸] اما اگر غیر ولی، قاتل را بدون اذن یا وکالت از سوی ولی قصاص کند، طبق م ۴۲۱ ق.م.ا قتل دوم قتل جدیدی است که موجب قصاص می‌باشد و اولیاء مقتول اول هیچ نقشی ندارند. حتی نمی‌توان طبق م ۴۳۵ قائل به استحقاق دیه آن‌ها از اموال قاتل اول بود. زیرا گویی آن‌ها به هدف اول خود که قصاص بوده دست‌یافته‌اند و جمع بین قصاص و دیه نیز ممکن نمی‌باشد. لذا تعیین تکلیف قاتل دوم با اولیاء مقتول دوم می‌باشد. [۳۲، ج ۱، ص ۱۹]

۳-۱. قتل قاتل همچون فوت او باشد

با توجه به این‌که فقها به‌طور صریح به فرض مورد بحث این مقاله نپرداخته‌اند، لذا فرضیه اول این است که فقها نسبت به کشته شدن جانی، همان نظر مربوط به فوت یا فرار را داشته باشند، که در این زمینه دو دیدگاه اصلی مبنی بر ثبوت و سقوط دیه وجود دارد.

۳-۱-۱. دیدگاه اول: طبق این فرض در صورتی که جانی توسط دیگری تعمداً به قتل برسد، گأنه فوت شده‌است، لذا دیه مقتول اول از اموال قاتل اول پرداخت می‌شود. چراکه از جمله ادله این دیدگاه روایاتی است در مورد فوت متعاقب فرار قاتل، که گفته شده منحصر به همین مورد نبوده و دال بر حکم مطلق مرگ می‌باشد. [۱۱، ج ۴۲،

ص ۱۵۵] بنابراین فرض مذکور گرچه مشمول موت پس از فرار نیست، اما ذیل مطلق مرگ قرار می‌گیرد. همچنین فاضل لنکرانی معتقد است که با توجه به آیه شریفه ۳۳ سوره اسراء، قول به سقوط دیه، مستلزم سلب سلطنت به‌طور مطلق می‌باشد. [۲۸، ص ۳۴۹] و اگر حکم به پرداخت دیه، به جهت عدم سلب سلطنت باشد، جواب داده می‌شود که مراد از سلطنت در آیه، استیلاء بر قتل قاتل است نه سلطنت بر دیه. پس این آیه دلالتی بر دیه ندارد. [۲۳، ج ۲۶، ص ۱۲۸]

دلیل دیگر برای پرداخت دیه در فرض تشابه فوت قاتل و به قتل رسیدن جانی، روایتی از پیامبر(ص) است، که ایشان می‌فرمایند: خون شخص مسلمان تباه نمی‌شود؛ [۱۰، ص ۱۰۲] این دلیل بدین نحو رد می‌شود که خداوند متعال ذیل بسیاری از آیات، حق قصاص، اخذ دیه و عفو جانی را برای ولی دم مقرر نموده است؛ (۳۳/ اسراء؛ ۱۷۸/ بقره) بنابراین، وی اختیار دارد در صورت امکان، هرکدام را که متمایل است اعمال یا مطالبه نماید. لذا مادامی که قصاص ممکن بوده و مطلوب ولی دم باشد، نوبت به پرداخت دیه نمی‌رسد. پس چنانچه دلیل حکم ادای دیه به خانواده مقتول اول، جلوگیری از بطلان و تباه شدن خون شخص مسلم باشد، با اجرای قصاص، به طریق اولی بطلان خون مسلم لازم نمی‌آید.

همچنین طبق نظر برخی فقها نیز ولی دم در مجازات قاتل عمد، مخیر بین قصاص و دیه است، پس هنگامی که قصاص منتفی شد، دیه جایگزین آن می‌شود. [۳۱، ج ۲، ص ۴۶۶] لذا با کشته شدن قاتل نیز، اخذ دیه، جایگزین حق قصاص شده و دیه به اولیاء مقتول اول پرداخت می‌شود. اما در پاسخ می‌توان گفت چه‌بسا انتفاء قصاص به‌طور مطلق محقق نشده و صرفاً نسبت به قاتل اول منتفی گردد. فلذا ایراد مذکور در مورد قبل، اینجا نیز قابل طرح می‌باشد.

و نیز دلیل دیگر فقها برای حکم به پرداخت دیه در این زمینه، مبنی بر مقایسه مرگ قاتل و از بین رفتن محل قصاص، با موردی که کسی دست دیگری را قطع نموده و خود فاقد دست می‌باشد، ممنوع است. زیرا قیاس نفس با عضو، قیاس مع الفارق است که در مذهب امامیه پذیرفته نمی‌باشد. [۳۳، ج ۴۲، ص ۳۲۹]

۲-۱-۳. دیدگاه دوم: چنانچه قتل جانی را همانند موت او بدانیم، در صورتی که جانی به دست غیر ولی دم به قتل برسد، اجرای حق قصاص و اخذ دیه از جانب ولی مقتول اول ساقط می‌باشد؛ زیرا قائلین به این دیدگاه در فوت قاتل استدلال می‌کنند،

آنچه به موجب عمد واجب می‌شود قصاص است که موضوع آن در فرض مورد بحث فوت شده است. ادای دیه نیز جز در مواردی که بین قاتل و ولی دم تراضی محقق شود، وجوب پیدا نمی‌کند. لذا اصل عدم در اینجا سقوط هر دو را اقتضاء می‌کند. [۱۰، ص ۱۰۲] در رد این دلیل همین بس که با عمل به اصل مذکور بطلان خون مسلم لازم می‌آید. این در حالی است که بر حفظ حرمت خون مسلم تأکید بسیار شده و این موضوع نزد تمامی فقها و علما مفروض است. پس این سؤال همچنان بدون پاسخ می‌ماند که در صورت کشته شدن جانی، با این حال که قاتل او زنده و موجود است، تکیف اولیاء دم مقتول اول و خون به ناحق ریخته شده او چه می‌شود؟! علی‌الخصوص که امکان قصاص نیز با وجود اینکه حق قطعی و حتمی آن‌ها بوده است، از آن‌ها سلب گردیده. پس این دلیل نیز قابل تأمل است.

۲-۳. قتل قاتل غیر از فوت او باشد

اما بنا بر اینکه بپذیریم قتل قاتل غیر از فوت او است، چراکه در فرض قتل قاتل، شخص ثالثی به عنوان قاتل دوم نیز وجود دارد که باید نسبت به او هم تعیین تکلیف صورت بگیرد، دو نظریه به ذهن می‌رسد.

۱-۲-۳. نظریه اول (قصاص از باب حق اولیاء مقتول دوم)

قصاص شخص ثالث صرفاً به دلیل قتل مقتول دوم (قاتل اول) بوده و اجرای آن منوط به درخواست اولیاء او می‌باشد. چراکه او، قاتل اول را کشته است، فلذا باید در قبال قتل کسی که مورد جنایت واقع شده مجازات شود. آیه شریفه «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ...» (۴۵/ مائده) همین قول را تأیید می‌کند. زیرا طبق آیه مذکور، بدون هیچ اختلافی مراد از نفس، همان شخص قاتل است نه غیر او. [۱۷، ص ۱۰۳]

اما اولاً: چه بسا این آیه صرفاً راجع به موردی باشد که در آن یک قاتل و یک مقتول وجود دارد. در این صورت حکم آن فرق دارد با جایی که بحث از دو مقتول و دو قاتل است و یک نفر در آن واحد قاتل اول و مقتول دوم می‌باشد. ثانیاً این احتمال وجود دارد که قید "جان در برابر جان" در جایی که شخص ثالث به دلیل درخواست اولیاء مقتول اول قصاص شود نیز صدق کند. بدین نحو که فرد مورد نظر نفسی را تلف نموده که عملاً تحت استیلاي اولیاء مقتول اول بوده و حق قصاص به نفع آنان بر وی تعلق داشته

است. به همین دلیل شاید بتوان گفت به نوعی این فرد، جان و نفسی را که تحت تصرف آنان بوده از بین برده است. ظاهراً دیدگاه فقهایی که قاتل به قصاص قاتل دوم هستند اما تصریح نکرده‌اند که این حق برای اولیاء مقتول اول می‌باشد یا اولیاء مقتول دوم، مشمول این نظریه واقع می‌شود.

از امام صادق (ع) روایت شده است ایشان در موردی که قاتل عمد، توسط اشخاصی از دست اولیاء دم رهنیده شده، حکم به حبس فراری دهندگان تا زمان تحویل قاتل داده و فرموده‌اند و اگر قاتل فراری بمیرد دیه مقتول بر عهده آن‌هاست. [۲۲، ج ۲۹، ص ۴۹] با توجه به مفهوم این روایت صحیح در رابطه با مرگ قاتل فراری، در مورد قتل قاتل نیز استدلال شده است که قاتل دوم علاوه بر ادای دیه به اولیاء مقتول اول، محکوم به قصاص به دلیل کشتن قاتل اول، به نفع اولیاء مقتول دوم می‌باشد. چراکه مطابق ظهور عرفی این کلام افرادی که قاتل را فراری داده‌اند، مسبب عدم امکان قصاص شده، فلذا مسئول پرداخت دیه در صورت مرگ قاتل می‌باشند. [۶، ج ۱، صص ۸۰-۷۹]

اما به نظر می‌رسد چنانچه از اختصاص حکم این روایت به مورد مذکور که صرفاً مرگ بعد از فرار باشد چشم‌پوشی شود، این نحوه استدلال که منتهی به محکومیت قاتل دوم به دیه و قصاص به‌طور توأمان باشد اساس با عدالت کیفری سازگار نیست. زیرا فرد عملاً محکوم به دو مجازات شده است. چه بسا بتوان برای اثبات مقصود این نوشتار، بدین نحو به روایت مزبور استناد جست که: در روایتی که بحث از فوت قاتل پس از فرار به کمک فراری دهندگان است امام (ع) افراد فراری دهنده را که به حق ولی دم مقتول اول تعدی نموده‌اند، ضامن از بین رفتن قصاص و مسئول پرداخت دیه دانسته‌اند، درحالی که امام می‌توانستند حکم به ادای دیه از اموال قاتل بدهند. این بدین معناست که جبران ضرر بر عهده افرادی است که این حق را ضایع کرده‌اند. این در حالی است که بحث از مرگ متعاقب فرار بوده است، فلذا حکم به پرداخت دیه توسط فراری دهنده شده است، چه بسا اگر بحث از قتل قاتل بود امام (ع) حکم به قصاص می‌دادند؛ زیرا در این فرض نیز فردی غیرمحقق، به موردی که تحت استیلای ولی دم مقتول اول بوده است، تعرض نموده بنابراین ضامن و مسئول می‌باشد.

۲-۲-۳. نظریه دوم (قصاص از باب حق اولیاء مقتول اول)

نظریه دیگری که در مانحن‌فیه قابل‌تصور می‌باشد این است که هرگاه شخصی توسط

دیگری به قتل برسد و قاتل نیز به دست شخص ثالثی که از اولیاء مقتول نیست، کشته شود، حکم، قصاص علیه شخص ثالث برای اولیاء مقتول اول می‌باشد. دیدگاه مختار نیز مبنی بر همین نظریه می‌باشد؛ توضیح این که این‌طور به نظر می‌رسد که مطلق مرگ قاتل و یا موت بعد از فرار او با حکم کشته شدن قاتل توسط دیگری متفاوت هست و در مورد موضوع اخیر این‌گونه به ذهن می‌رسد که اعمال قصاص بر قاتل فرد جانی، مطابق نظر ولی دم مقتول اول ممکن باشد. لذا علاوه بر مناقشات وارده بر ادله سایر اقوال و نظریات، دلایلی ناظر بر این دیدگاه وجود دارد.

۱-۲-۲-۳. آیه ۳۳ سوره اسراء

خداوند متعال در سوره مبارکه اسراء می‌فرماید: «...وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰناً...» (اسراء/۳۳). آیه مذکور، به عموم می‌تواند موید دیدگاه مختار واقع شود؛ بدین نحو که آیه دال بر وجود حق قصاص برای ولی دم مقتول و سلطنت وی بر آن می‌باشد. بنابراین این حق، صرفاً برای ولی دم جعل شده و غیر او حق دخالت در آن را به هیچ عنوان نخواهد داشت. زیرا از سلطنت بر شیء این معنا به ذهن متبادر می‌شود که دیگری حق دخالت و تصرف در آن را، بدون اذن مستولی بر شیء ندارد. به همین خاطر چنانچه این حق توسط غیر از بین برود، عقلاً شخص متصرف باید ضامن باشد، چراکه عمل او ضمان آور بوده است.

۲-۲-۲-۳. وجود مسئولیت کیفری در قتل قاتل

عموم فقها از هاق نفس معصوم را موجب قصاص می‌دانند. [۳۱، ج ۱، ص ۱۰۸] شاید به ذهن برخی خطور کند که چون شخص جانی به جرم قتل دیگری محکوم به قصاص بوده، مهدورالدم محسوب می‌شود. پس کسی که او را به قتل رسانیده مستحق مجازات نمی‌باشد. اما در پاسخ باید گفت چنین شخصی فقط نسبت به اولیاء، مهدورالدم است و نسبت به غیر اولیاء محقون‌الدم می‌باشد. لذا به هیچ وجه، دیگری حق وارد آوردن جنایت بر او را ندارد. فقهای شیعه و سنی نیز بر این مطلب متفق‌اند که، فردی که استحقاق قصاص را دارد، مهدورالدم به صورت مطلق نیست و خونش تنها نسبت به کسی که صاحب حق قصاص اوست مباح می‌باشد. [۱۲، ص ۴۶] هم‌چنین پرواضح است که با توجه به تأکید فراوانی که در شرع و قانون بر حفظ حرمت خون اشخاص و جلوگیری از

قتل و اخلال در امنیت شده است، شخص سوم حق نداشته قاتل را مورد جنایت قرار داده و به قتل برساند. بنابراین از این حیث که مرتکب از هاق نفس محقون و محترمی شده است، مسئولیت کیفری دارد و ضامن می‌باشد. و در چنین صورتی به نظر: می‌رسد بهترین راه برای جبران، البته در صورت مطالبه قصاص از طرف اولیاء، قصاص قاتل فرد جانی طبق نظر اولیاء مقتول اول باشد.

۳-۲-۲-۳ ضمان در تضييع حق قصا

از ماده ۳۱۱ قانون مدنی استفاده می‌شود که چنانچه کسی مال دیگری را غصب نماید، ضامن عین مال بوده و در صورتی که عین تلف شود، ضامن مثل یا قیمت آن می‌باشد. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، قصاص من جمله حقوق بشمار می‌آید. و از آنجا که از ویژگی‌های حق قابلیت انتقال و به ارث رسیدن است و معمولاً چیزی به ارث می‌رسد که در مایملک فرد داخل شده باشد و جزء اموال و دارایی افراد به حساب بیاید؛ همین شرایط در حق قصاص نیز موجود است. بنابراین اگر حق قصاص، مایملک ولی دم بشمار آید، تصرف دیگری در آن، عنوان غصب به خود می‌گیرد و موجب ضمان متصرف است. با این استدلال شخص ثالثی که قاتل را به قتل رسانیده، ضامن از بین بردن حق ولی مقتول اول می‌باشد و چنین به ذهن می‌رسد که راه جبران ضرر وارده این است که شخص مذکور طبق نظر ولی دم اول قصاص گردد.

و این اشکال که حکم مربوط به نفس انسان با مال قیاس شده و قیاس باطل است، قابل قبول نمی‌باشد؛ چرا که اولاً این احتجاج به عنوان اتحاد طریق و تنقیح مناط صورت گرفته است و قیاس به معنای اصطلاحی و مردود در مذهب امامیه نیست. ثانیاً ما با این فرض که حق قصاص مال محسوب شود و ادای آن از عین به مثل منتقل می‌شود به حکم مذکور ورود کردیم. ایراد شخصی بودن مجازات نیز تا حدودی با دلیل مزبور: مبنی بر صدق عنوان غاصب بر شخص ثالث و اینکه این فرد باید در قبال تضييع حق ولی دم و دخالت در آن پاسخگو باشد، ممنوع است.

۳-۲-۲-۴ غصب نمودن حق

از مسائلی که باید بدان پاسخ روشنی داد مقوله امکان غصب نمودن حق است. در واقع پیش از هر چیز باید به این سؤال پاسخ داد که آیا حقیقتاً حق قابل غصب خواهد بود یا

خیر؟ اگر بخواهیم به این سؤال پاسخ دهیم ناگزیر از آنیم که ویژگی‌های حق را با دقت نظر مورد بررسی قرار دهیم. چنانچه سابقاً ذکر شد حق قابل معاوضه و یا قابل خرید و فروش و یا قابل بخشش خواهد بود. اما اصلی‌ترین نکته‌ای که در رابطه با حق مطرح است قابلیت پایداری و ماندگاری آن است. پس اگر موضوع حق به هر نحو از بین برود دیگر عنصر پایداری قابل تحقق نخواهد بود. شرط اصلی در رابطه با غصب آن است که استیلا توسط فردی من غیر حق بر یک شیء واحد ایجاد شده باشد و مالک حق نتواند عامل را از استیلائی خود بر حذر دارد. اما در رابطه با مقوله قصاص آن‌هم در مبحث قصاص نفس موضوع حق، جان خواهد بود. که در صورت اعمال قصاص از بین می‌رود. پس اساساً نمی‌تواند مورد غصب واقع شود چرا که با از بین رفتن موضوع عنصر پایداری و ماندگاری حق از بین رفته است. اما آنچه ما مدنظر داریم صرف حق قصاص نیست که با از بین رفتن شخص، موضوعیت حق نیز از بین برود، بلکه ما حق بر مجازات را ملاک قرار می‌دهیم که در این حالت قصاص یکی از حالات مجازات در نظر گرفته می‌شود. فلذا اگر کسی من غیر حق مبادرت به اجرای قصاص نماید، اولیاء دم اول می‌تواند در جهت اعمال حق مجازات خود به اشکال دیگر روی آورد. لذا حتی اگر ولی دم دوم قاتل ثانی را بکشد از آنجایی که موضوع از بین رفته است حق مجازات ولی دم از بین نرفته است. فلذا آن‌ها می‌توانند مستقیماً از مال جانی دوم دیه را برداشت نمایند و یا به جهت آنکه ولی دم دوم مبادرت به اجرای قصاص نموده‌اند، دیه جانی را از آن‌ها بستانند.

مطلب بعد که در رابطه با امکان غصب باید بدان توجه کرد آثار ناشی از غصب است. یکی از اثراتی که غصب همواره به دنبال دارد، آن است که چنانچه زیارتی در مال غصبی به وجود بیاید، متعلق به مالک اصلی است و در صورتی که غصب منجر به حصول زیان گردد، ضمان آن بر عهده غاصب می‌باشد. پس از این منظر نیز ولی دم دوم اگر بخواهد با قاتل یا جانی دوم حسب مورد دیه و یا مالی بیش از میزان دیه مقدر شرعی در جهت عدم اجرای قصاص مصالحه نماید، ولی دم اول می‌تواند تمام آن اموال را از ولی دم دوم اخذ نماید. همچنان که توأمان می‌تواند مبادرت به استیفای حق قصاص خود بنماید. در واقع عملکرد ولی دم ثانی از آنجاکه از باب غصب مورد شناسایی است، پس هر مالی که از این راه به واسطه استیلا بر جانی دوم کسب نماید، بایستی به ولی دم اول بازگردانده شود.

۵-۲-۲-۳. تقدم زمانی حق ولی دم مقتول اول

گاه دو خسارت و ضرر به نحو تقدم و تأخر متوجه دو شخص می‌باشد. در چنین وضعیتی در جهت استیفای حقوق افراد متضرر طبق قاعده تقدم باید حقی که ابتدا ضایع گشته، جبران شده سپس حقی که پس از آن از بین رفته، استیفاء گردد. علاوه بر این که در محل بحث، با عمل مجرمانه قاتل دوم، ضرر وارده از این جهت که حق قصاص به نفع اولیاء مقتول اول به قاتل اول تعلق گرفته نیز متوجه اولیاء مقتول اول می‌باشد. بنابراین در وهله اول استیفای حقوق اولیاءدمی که ابتدا از جرم واقع شده، متضرر گشته‌اند، یعنی اولیاء مقتول اول اولویت دارد، که در مانحن‌فیه فرض بر این است که آن‌ها خواستار قصاص بوده‌اند.

نکته‌ای که باید در اینجا بدان اشاره کرد آن است که در رابطه با استیفای قصاص برخلاف آنچه غالب فقها بدان توجه می‌کنند مربوط به قید استیلا بر جانی نمی‌باشد. به بیان دیگر این عده از فقها معتقدند که اگر فردی صاحب حق بر قصاص نسبت به جانی باشد چنانچه زودتر بر وی استیلا یابد، وی حق خواهد داشت که بدون انتظار و اتلاف وقت برای جلب نظر سایر افرادی که نسبت به جانی مورد نظر دارای حق قصاص محسوب می‌شوند، حق خود را استیفا نموده و او را به قتل برساند. این فقها همچنین بر این عقیده‌اند که اگر جمعی از اولیاء دم با یکدیگر خواهان اجرای قصاص شوند و عده‌ای دیگر خواهان عفو یا مصالحه بر دیه به میزان مقدر شرعی و یا کمتر یا بیشتر از آن با جانی گردند، کسانی که خواهان قصاص هستند باید دیه را حسب مورد به جانی بپردازند. و جانی نیز باید دیه را به کسانی که وی را عفو نموده یا با وی مصالحه کرده‌اند پرداخت نماید. اما همین فقها نیز بالاتفاق بر این عقیده‌اند که چنانچه احد اولیا دم خواهان قصاص باشد و بدون هماهنگی با سایر اولیا دم بخواهد حق خود را استیفا نماید، بر وی حرجی نخواهد بود. در حالی که قدر مسلم وی با اعمال حق قصاص، حق سایرین را تضییع نموده است. اما اگر استیفای قصاص را با توجه به تقدم زمان استحقاق حق و نه با توجه به زمان استیلا بر جانی در نظر بگیریم، در این صورت تنها کسی که اولین شخص به‌عنوان ولی دم شناخته می‌شود، مستحق اعمال قصاص خواهد بود. در چنین حالتی اگر وی از حق خود بگذرد سایر نفرات براساس توالی تقدم زمان استحقاق می‌توانند با جانی بر دیه یا اعمال حق مصالحه کنند و چنانچه ولی دم اول پیش از سایرین استیلا بر قاتل به دست نیاورد، با پیش‌فرض آنکه دیگر افراد قصاص را بدون

رعایت تقدم زمان استحقاق اعمال نمایند، وی می‌تواند برای اخذ دیه فوت‌شده، به اجراکننده قصاص مراجعه نماید. به بیان بهتر در فرضی که هماهنگ با نظر قاطبه فقهاست در صورتی که یکی از طرفین به‌عنوان ولی دم حق خود را استیفا نماید، سایر اولیای دم نسبت به اعمال مجازات علیه جانی بی‌نصیب خواهند بود. درحالی که در فرض تقدم زمان استحقاق تمام کسانی که در ردیف جلوتر از ولی دم آخر قرار می‌گیرند می‌توانند نصیبی از دیه فوت‌شده داشته باشند.

لازم به ذکر است که همه این مباحث مربوط است به صورتی که قتل اول و دوم عمدی باشد اما اگر قتل اول عمدی بوده و قتل دوم غیر عمد باشد، در این صورت از طرفی چون حق قصاص اولیاء دم اول را من غیر حق زایل کرده و از طرف دیگر مجازات قتل غیر عمد قصاص نیست. لذا با توجه محدودیت‌های نگارشی مجله، نیازمند تحقیق و بررسی مستقل دارد که در صورت توفیق به آن خواهیم پرداخت. کما اینکه صورتی را که قتل اول غیر عمد و قتل دوم عمد و یا غیرعمدی باشد را در پژوهش مستقل انجام داده‌ایم.

نتیجه

با توجه به آنچه در این پژوهش مورد مطالعه واقع شد، به این نتیجه دست پیدا نمودیم که اگر جانی پس از ارتکاب جنایت من غیر حق، توسط فرد دیگری به قتل برسد، در چنین حالتی، ولی دم مقتول اول به جهت آن که حق بر مجازات نسبت به جانی اول را داشته است، قادر خواهد بود به واسطه این حق، جانی و یا جنایتکاران دیگری را که مرتکب قتل قاتل اول شده‌اند، قصاص نماید. با این پیش‌فرض حق ایشان بر اجرای قصاص نسبت به جانی دوم، چه از باب تعیینی و چه از باب تخییری مورد توجه قرار بگیرد، این حق نسبت به حق ولی دم دوم مقدم است. زیرا عمل جانی دوم، غصب حق بر مجازات ولی دم اول محسوب می‌شود، و با عنایت بر این که تقدم بر استحقاق حق، اولی بر تقدم استیلاء حق محسوب می‌گردد، شرعاً اعمال حق توسط ایشان رجحان بیشتری دارد. هم‌چنین به نظر می‌رسد در صورتی که ولی دم اول نخواهد جانی دوم را قصاص کند، حق وی بر قصاص قابل انتقال به ولی ثانی است. لیکن اگر انتقال حق به جهت یکی از علل قهری باشد، مانند آن که عدم تمکن ولی دم اول برای تأمین تفاضل دیه سبب انتقال حق به صورت قهری بوده باشد و ولی دم دوم نیز نخواهد یا نتواند جانی دوم را قصاص نماید، پس از مصالحه وی بر دیه، وی می‌بایست دیه دریافتی را به ولی دم اول بازگرداند.

به بیان بهتر هر زمان که حق بر مجازات انتقال یابد، حق منتقل شده نسبت به آن شخص، عارضی محسوب می‌گردد. لذا اگر این حق به هر دلیل اعمال نشود، در حکم تلف است که در نهایت به جهت تلف، متلف باید خسارت را از مال خود به مالک حق بدهد. لذا اگر ولی دم دوم که دارای حق عارضی قصاص است، تصمیم به عفو جانی بگیرد، او می‌بایست دیه قاتل را از مال خود به ولی دم اول بازگرداند. چراکه با عفو جانی دوم، مرتکب تلف حق بر مجازات ولی دم اول گشته است.

منابع

- [۱] قرآن کریم
- [۲] اصفهانی، حسین بن محمد راغب (۱۴۱۲ق). *المفردات ألفاظ القرآن*. لبنان-سوریه: دار العلم-الدار الشامیه.
- [۳] بجنوردی، سید محمد بن حسن موسوی (۱۴۰۱ق). *قواعد فقهیه*. تهران، مؤسسه عروج.
- [۴] جزری، ابن اثیر، مبارک بن محمد (بی تا). *النهاية في غريب الحديث والأثر*. قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- [۵] جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی (۱۴۱۷ق). *معجم فقه الجواهر*. بیروت، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع.
- [۶] جمعی از مولفان (بی تا). *مجله فقه اهل بیت علیهم السلام (فارسی)*. قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
- [۷] حلی، شمس الدین محمد بن شجاع القطن (۱۴۲۴ق). *معالم الدین فی فقه آل یاسین*. ابراهیم بهادری. قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- [۸] حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۰ق). *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان*. فارس حسون. قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۹] ——— (۱۴۲۰ق). *تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه (ط-حدیثیه)*. ابراهیم بهادری. قم، مؤسسه امام صادق (ع).
- [۱۰] خالصی، محمد باقر (۱۴۱۳ق). *أحكام المحبوسين في الفقه الجعفری*. قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۱۱] خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ق). *تکملة المنهاج الصالحین*. قم: نشر مدينه العلم.
- [۱۲] سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ق). *مهذب الأحكام (للسبزواری)*. مؤسسه المنار. قم، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله.
- [۱۳] سعدی ابوجیب (۱۴۰۸ق). *القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا*. دمشق، دار الفکر.
- [۱۴] شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی (۱۴۰۵ق). *رسائل الشریف المرتضی*. سید مهدی رجائی. قم، دارالقرآن الکریم.
- [۱۵] شوشتری، محمد تقی (۱۴۰۶ق). *النجعة في شرح اللمعة*. تهران، کتابفروشی صدوق.
- [۱۶] شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۳۹۲ش). *الروضه البهيه في شرح اللمعة الدمشقيه*. حمید مسجد سرايي. قم، انتشارات پیام نوآور.

- [۱۷] طبسی، نجم‌الدین (بی تا). حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام. قم، بوستان کتاب.
- [۱۸] طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن (۱۳۹۰ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار. تهران، دار الکتب الإسلامية.
- [۱۹] عاملی، شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۰ق). اللمعة الدمشقية فی فقه الإمامية. محمد تقی مروارید؛ علی اصغر مروارید. بیروت، دار التراث - دار الإسلامية.
- [۲۰] عاملی، شهید ثانی زین‌الدین بن علی (۱۴۱۴ق). حاشیة الإرشاد. رضا مختاری. قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- [۲۱] _____ (۱۴۱۲ق). الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية (المحشی - سلطان العلماء). قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- [۲۲] عاملی، شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. گروه پژوهش مؤسسه معارف اسلامی. قم، مؤسسه المعارف الإسلامية.
- [۲۳] قمی، سید صادق حسینی روحانی (۱۴۱۲ق). فقه الصادق علیه السلام (للروحانی). قم، دار الکتب - مدرسه امام صادق (ع).
- [۲۴] قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق). من لا يحضره الفقيه. قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۲۵] _____ (۱۴۰۹ق). من لا يحضره الفقيه - ترجمه، غفاری، علی اکبر و محمد جواد و صدر بلاغی. تهران، نشر صدوق.
- [۲۶] کاشانی، فیض، محمد محسن ابن شاه مرتضی (بی تا). مفاتیح الشرائع. قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ره.
- [۲۷] لنکرانی، محمد فاضل موحدی (۱۴۲۱ق). تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة - القصاص. حسین واثقی؛ محمد مهدی مقدادی؛ عباد الله سرشار. قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
- [۲۸] _____ (بی تا). جامع المسائل. قم، انتشارات امیر قلم.
- [۲۹] محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۱ش). قواعد فقه، بخش مدنی ۲. تهران، سمت.
- [۳۰] محمود عبد الرحمان (بی تا). معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه. بی جا.
- [۳۱] مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین (۱۴۱۵ق). القصاص علی ضوء القرآن و السنة. قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی قدس سره.
- [۳۲] میر محمد صادقی، حسین (۱۳۹۶ش). جرائم علیه اشخاص. تهران، نشر میزان.
- [۳۳] نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. عباس قوچانی؛ علی آخوندی. بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- [۳۴] واسطی، زبیدی، حنفی، محب‌الدین، سید محمد مرتضی حسینی (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس. علی شیری. بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- [۳۵] یزدی، سید مصطفی محقق داماد (۱۴۰۶ق). قواعد فقه. تهران، مرکز نشر علوم انسانی.